

# مولود کعبه<sup>۱</sup>

دکتر نورعلی تابنده

بسم الله الرحمن الرحيم

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست<sup>۲</sup>

\*\*\*

کتاب حسن تو را آب بحر کافی نیست که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماري از چنین شخصی چه می توان گفت جز اینکه به خودمان، به شما ارادتمندان آن حضرت، تبریک بگویم. انشاءالله این عید، این تولد، بر شما مبارک باشد. بر همه مبارک باشد. و به برکت این روز همه مسلمین جهان بخصوص ما شیعیان افعالمان نشان بدهیم، انشاءالله.

این تولد در واقع از اول نشاندهنده قدرت الهی بود که شرحش را شنیده اید: آن حضرت در کعبه بدنیا آمد. نامش را هم خداوند به زبان پیغمبر گذاشت. علی یکی از اسماء الهی است و خداوند اسم خودش را به علی داد. این است که می گویند علی (ع) مظهر اسم اعظم است که شامل تمام صفات ثبوتیه و سلبيه الهی می شود. هر صفت خداوند مظهري دارد. مولوی می گوید:

پادشاهان مظهر شاهي حق عارفان مرآت آگاهی حق<sup>۳</sup>

البته پادشاهانی که او می گوید جنبه سیاسی ندارد بلکه چون در آن ایام پادشاهان همه کاره بودند و هیچ مسئولیتی نداشتند و به هیچ کس جوابگو نبودند و آنچه می خواستند می کردند، مولوی خواسته است به مردم نمونه ای از قدرت خداوند را بفهماند، لذا چنین می گوید. اما او می داند که اینها ممکن است هزاران ظلم و ستم هم بکنند و خداوند آنچه می کند عدل است. نه اینکه خداوند عادل است، خداوند عین عدل است. یعنی آنچه می کند همان خوب است، همان درست است. آنچه آن خسرو کند شیرین بود.

اما اینکه می گوید: "عارفان مرآت آگاهی حق". خداوند می فرماید: **كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيَّ أَعْرِفَ**؛ من گنج پنهانی بودم، خواستم شناخته بشوم، خلق را آفریدم که شناخته بشوم. عارفان، آشنایان حق هستند، کسی هستند که او را می شناسند. یعنی این اراده الهی که

<sup>۱</sup> متن گفتار دکتر نورعلی تابنده به مناسبت ۱۳ رجب ۱۴۲۰ (۳۰ مهر ۱۳۷۸) میلاد مسعود حضرت علی (ع) که با کمی اختصار تحریر شده است.

-گفتار حاضر قبلاً در این آدرس منتشر شده است: عرفان ایران، شماره ۸، تهران، انتشارات حقیقت، بهار ۱۳۸۰، چاپ اول، صص: ۸-۱۸.

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، دفتر اول، بیت ۱۳۰.

<sup>۳</sup> همان، دفتر ششم، بیت ۳۱۸۳ با کمی اختلاف.

فرمود: **خَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرِفَ** در وجود عارفان مظهریت پیدا می‌کند. به این اعتبار علی(ع) مظهر تمام صفات الهی است. اینکه خود حضرت علی فرمود: من با همه انبیاء سرّاً بودم و با پیغمبر سرّاً و جهراً **(كُنْتُ مَعَ كُلِّ نَبِيٍّ سِرّاً و مع محمد(ص) سرّاً و جهراً)** به این معناست. یعنی جنبه علویّت علی و جنبه ولایت که مظهر اعلاّیش علی(ع) است، در تمام انبیاء پنهان بوده و در شخص علی(ع) آشکار گشته است. خداوند برای رهبری مردم، برای هدایت و تربیت آنها، نمایندگانی را تعیین می‌کند و پیامبرانی را فرستاده است. پیامبر ما می‌فرماید: **بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**. بعثت من به منظور تکمیل مکارم اخلاقی بوده است. قرآن خطاب به پیغمبر می‌فرماید: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**<sup>۱</sup>، تو فقط منذر هستی، یعنی مردم را انذار می‌کنی و می‌ترسانی از عذاب‌هایی که در انتظار گناه‌کاران است ولی در مقابل این انذار هدایت است. هر قومی هادی‌ای دارد چون اسلام به همه جا می‌رسد، انذارش همگانی است. و از خود پیغمبر منقول است که من منذر هستم و علی هدایت‌کننده است.

تفاوتی که در اینجا بین شیعه و سنی وجود دارد و در واقع اساس اسلام است و مورد تأکید زیاد عرفان، این است که وقتی پیغمبر می‌فرماید هدف بعثت من اتمام مکارم اخلاق است و به این مسئله این قدر اهمیت می‌دهد، پس این مسئله در نظر خداوند هم اهمیت دارد. اتمام و تکمیل مکارم اخلاقی آن قدر مهم است که خداوند مستقیماً پیغمبران را برای تحقق آن می‌فرستد. پس نمی‌توان گفت چنین کسی را مردم خودشان به رأی خود انتخاب کنند. آن شخص باید از طرف خداوند تعیین شده باشد. البته چنین کسی از طرف خداوند مستقیماً تعیین نمی‌شود. همانطور که ما خود پیغمبر را انتخاب نکردیم و پیغمبر را خداوند انتخاب کرد و فرستاد و ما با آشنایی دل، او را شناختیم و فهمیدیم که این همان کسی است که خداوند فرستاده، به همین طریق هم کسانی که بعد از او می‌آیند و این وظیفه را می‌خواهند ادامه بدهند، باید از طرف خداوند تعیین شده باشند که این نیز به‌طور غیرمستقیم است. برای اینکه خداوند در قرآن می‌فرماید: **لَهُ الْخَلْقُ و وَالْأَمْرُ**<sup>۲</sup>، خداوند خلق کرده و اداره آنچه هم خلق کرده با اوست. و این خلاف آن چیزی است که مفوضه می‌گویند که خداوند مخلوق را، بنی‌آدم را، خلق کرد و قوانینی گذاشت و بعد رهایشان کرد. ما همه با اول این قول موافقیم که خداوند خلق کرد و قوانینی را هم وضع کرد. ولی همیشه مافوق همه اینها خود خداوند قرار دارد و این که "امر" فرموده است، یعنی اداره آن همیشگی است، این مختص زمان پیغمبر صل الله علیه و آله نبوده و همیشه تا جهان هست، این امر هست. تا جهان هست، برای بنی‌آدم اخلاق هست و تکمیل اخلاق هم لازم است پس همیشه کسی باید باشد که اولاً امر الهی در او جلوه کند و ثانیاً مکارم اخلاقی‌ای که پیغمبر فرموده است

<sup>۱</sup> سوره رعد، آیه ۷: جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای هستی و هر قومی را رهبری است.

<sup>۲</sup> سوره اعراف، آیه ۵۴: او راست آفرینش و فرمانروایی.

بوسیله او تکمیل شود و ادامه پیدا کند.

البته این غیر از حکومت است. در امور حکومت پیغمبر هم مأموریت داشت که با دیگران مشورت کند. خداوند خطاب به پیغمبر فرمود: **وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**<sup>۱</sup>، یعنی در کار مدیریت جامعه با آنها مشورت کن. حتی با منافقین، با کفار، مشورت کن ولی تصمیم نهایی با خودت است. وقتی تصمیم گرفتی، توکل بر خدا کن. ما پشت سرت هستیم. یعنی آن تصمیمی هم که به ذهن تو القاء می‌شود از جانب ما است. اما در مورد رویه بعد از پیغمبر هم برای اداره امور به مؤمنین فرموده است: **وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**<sup>۲</sup>، یعنی اداره امور مؤمنین با مشورت بین خودشان است. ولی این مربوط به اداره امور ظاهری است. برای اینکه هر جامعه‌ای حکومت می‌خواهد. علی (ع) فرمود: بودن یک حکومت ظالم بهتر از نبودن حکومت است. راجع به این حکومت که دستشان از پیغمبر کوتاه است، می‌فرماید: **وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ**.

اما خداوند به پیغمبر دستور داد که برای بعد از خودت معین کن که چه کسی باشد. پیغمبر تا مدت‌ها امساک می‌کرد از اینکه چنین کاری بکند. به این حساب که می‌دید علی (ع) در همه جنگ‌ها شرکت داشته، عده زیادی از کفار به دست او کشته شده‌اند، همه خانواده‌های کفار عزادارند و علی را مقصر می‌دانند. آن ظاهراً امساک و تأخیر از اعلام جانشینی هم به لحاظ مصلحت امت بود و حضرت خدای ناکرده کوتاهی نکردند تا خداوند خطاب به پیغمبر فرمود: **بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ**<sup>۳</sup>، آنچه از ناحیه خدا به تو دستور داده شده به مردم برسان. **وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**<sup>۴</sup>، خداوند تو را از شر مردم حفظ می‌کند. حضرت این پیام الهی را در محل غدیر خم رساند. دست علی را بالا گرفت و فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ**، هر کس که من مولای او هستم، این علی مولای اوست. یک هذا هم فرمود که بعداً صد تا علی از جمعیت درنیاید که بگوید منظور از علی من هستم. بعدش فرمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا**<sup>۵</sup>، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به اتمام رساندم و اسلام را دین شما پسندیدم. اما آیا آنچه حضرت در آن روز گفت بنابر تفسیر بعضی نقیصه‌ای بود که ظاهراً در احکام گفته نشده بود و حضرت آنرا که گفت فرمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ**، امروز دیگر دینتان کامل شد. در سوره مائده که این آیه **أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** است، قبلش

<sup>۱</sup> .سوره آل عمران، آیه ۱۵۹: و در کارها با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن.

<sup>۲</sup> .سوره شوری، آیه ۳۸: و کارشان برپایه مشورت با یکدیگر است.

<sup>۳</sup> .سوره مائده، آیه ۶۷.

<sup>۴</sup> .همان

<sup>۵</sup> .سوره مائده، آیه ۳.

راجع به تحریم بعضی خوراکی‌ها آمده: **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ...**<sup>۱</sup>. مردار را بر شما حرام کردیم و خون و گوشت خوک و... آیا نقض اسلام همین بود که حالا جبران شد؟ حال آنکه مثل این آیه در سوره‌های دیگر هم هست. مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده ولی خداوند همین عبارت را به طرق مختلف فرموده است. ولی اینجا که تکرار کرده افزوده: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...** مسلم است که چنین چیزی نمی‌تواند نقص دینی به این عظمت باشد.

پیغمبر در واقع به مردم اعلام کرد که اگر می‌خواهید حکومت‌تان، جامعه‌تان، مثل جامعه‌ای باشد که زمان خود پیغمبر اداره می‌شد، علی باید حکومت کند. حالا به جریان‌ات تاریخی کار نداریم. همه می‌دانید که چنین نشد، یعنی در واقع خلیفه حکومتی از خلیفه معنوی پیغمبر جدا شد و به خلیفه اول و دوم و سوم هم "خلیفه رسول الله" گفتند و به تدریج لقب "امیرالمؤمنین" را هم به آنها دادند و به خلفا هم امیرالمؤمنین می‌گفتند و حال آنکه لقب امیرالمؤمنین خاص علی (ع) است. بعد از واقعه غدیر خم همه مسلمین با علی (ع) بیعت کردند و در واقع تبریک می‌گفتند. عبارت "امیرالمؤمنین" از همان وقت لقب علی (ع) بود که در بعضی اخبار هم آمده که این لقب را اصلاً خداوند برای علی (ع) فرستاد. به طوری که بعدها ائمه شیعه هم تأیید کردند چون از نظر شیعیان همه ائمه امیرند بر آنها. امیر به معنی حاکم است. یعنی هرچه بگویند، امر آنهاست. ولی مع‌ذکب به بعضی از ائمه که خطاب امیرالمؤمنین کردند، آنها می‌فرمودند: به ما نگوید امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین لقبی است که خاص جدّمان علی است. این مسئله که جانشین پیغمبر باید کسی باشد که خود پیغمبر تعیین کرده این اساس تشیع است و هیچ کس بعد از پیغمبر مدّعی نبود که پیغمبر مرا تعیین کرده جز علی (ع) که صریحاً می‌گفت که پیغمبر مرا تعیین کرده که در واقع حضرت به عنوان اتمام حجت به خصوص برای آنهایی بود که از واقعه غدیر خم خبر نداشتند. والا طالب خلافت نبود. بعدها عمر آن شش نفر را تعیین کرد و برای هر کدام صفاتی برشمرده ولی گفت: علی هیچ عیبی ندارد، هیچ نقصی ندارد، جز اینکه خیلی به خلافت حریص است. عمر مرد باهوشی بود، به نظر نمی‌رسد که مرتکب چنین اشتباهی شده باشد. آن علی‌ای که گفته‌اند روزی نعلینش را خودش وصله می‌کرد، ابن عباس به او گفت: چرا اینجوری می‌کنی؟ حضرت فرمودند: این کفش‌های من چند می‌ارزد، شاید او خجالت کشید که بگوید هیچی، مبلغ ناچیزی را گفت، حضرت قسم خوردند که این خلافتی که شما می‌گویید در نظر من از این کفش کم‌قیمت‌تر است. آنوقت آیا چنین کسی را می‌توان گفت حریص بر خلافت است؟! کما اینکه وقتی آمدند با حضرت بیعت کنند، ایشان چند روز رد کرد.

در واقع پیغمبر دستور الهی را رفتار کرد. دستور الهی را به همه مردم ابلاغ فرمود. مردم اگر می‌خواستند حکومت عدلی داشته باشند — همانطوری که بعداً خیلی دیر فهمیدند و خدمت حضرت

<sup>۱</sup>. همان

آمدند — باید از همان اول می‌آمدند. اما شد آنچه شد که حتی خود عمر خلیفه دوم گفت که بیعت با ابوبکر "فلته" یعنی واقعه‌ای استثنایی و بی‌مقدمه و بی‌فکر بود مثلاً اینکه بگوئیم کودتایی بود که مسلمین ناچار از انجام آن بودند برای اینکه اگر دیر می‌کردند دو خلیفه تعیین می‌شد: خلیفه‌ای برای مهاجرین و خلیفه‌ای برای انصار و اختلاف می‌افتاد، این است که ظاهراً مصلحت بود که زودتر یک نفر خلیفه بشود و در ادامه مطلب عمر گفت: خداوند مسلمین را از شرور این کار حفظ کند. اما شرورش بعد ظاهر شد. در آن ایام شری نداشت، علی (ع) هم تسلیم حکومت شد و حتی خلفا را هدایت می‌کرد به طوری که چندین بار که تا هفتاد بار هم نقل کرده‌اند، عمر گفت: **لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ**، اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد. ولی آمدن عثمان، بنی‌امیه و بعد بنی‌عباس همه اینها درواقع منشأش همین قضیه بود. اگر از اول علی به خلافت ظاهری رسیده بود، نمی‌گذاشت چنین چیزی شود که مثلاً عبدالرحمن عوف که درواقع او عثمان را به خلافت رساند آنقدر ثروت داشته باشد که می‌گویند در مرگش چهارصد غلام و آنقدر شمش‌های طلا داشت که آنها را با تبر می‌شکستند و بین ورثه تقسیم می‌کردند. علی رعایت عدالت می‌کرد. البته عمر هم این عدالت ظاهری را در حکومت داشت. ولی از آن طرف معاویه را تأیید کرد که معاویه مثل امپراطوران روم زندگی می‌کرد.

به این طریق علی (ع) از جنبه حکومتی کنار رفت ولی علی که هرگز راکد نمی‌ماند. کار اصلی علی (ع) هدایت و تربیت مردم است، آینده اسلام است، این کار اصلی علی است. حکومت امر حاشیه‌ای است. حضرت در خانه نشست و قرآن را جمع‌آوری کرد که البته بعد هم به جمع‌آوری قرآن عثمان تسلیم شد و خودش هم کمک‌هایی کرد. او در خانه نشست و مردانی را تربیت کرد که خودشان دیگرانی را تربیت کردند. این کار علی بود. بنابراین خلافت علی بر مسلمین — چنانکه این نکته را بارها عرض کردم — حق مسلمین بود ولی وظیفه علی بود نه حق علی. این علی خلافت را حق خود نمی‌داند بلکه وظیفه‌اش می‌داند. وظیفه‌ای که خداوند به زبان پیغمبر بر دوش او گذاشته است. همین وظیفه است که مخالفین جلوی او را گرفتند و نگذاشتند علی وظیفه‌اش را انجام بدهد. وقتی جلوی او را گرفتند، علی شمشیر داشت، می‌توانست شمشیر بکشد و همه آنها را از بین ببرد. علی با شجاعتی که داشت و در جنگ‌ها نشان داده بود، هیچ چیز مانع راهش نبود ولی مصلحت آینده جامعه مسلمین را در نظر می‌گرفت. اگر علی آن روز در مقام این برمی‌آمد که دیگران را بر سر جای خودشان بنشانند، امروز اصلاً اسلامی در دنیا نمانده بود.

تمام زندگی علی را که نگاه کنیم حول همین مطالب دور می‌زند چه در زندگی خانوادگی و چه در زندگی خارج. ولی به‌هرحال ایام سختی بر علی (ع) و فاطمه (س) گذشت. مع‌ذکلم مسلمین به فاطمه و به حسنین خیلی احترام می‌کردند، این است که نمی‌شود باور کرد که توهینی کرده باشند. حتی بعضی از برادران اهل تسنن و بلکه همه می‌گویند توهین‌هایی را که شما می‌گویید، هرکسی کرده باشد ما هم با او

دشمنیم. از خود عایشه حدیث‌های فراوانی در عظمت علی(ع) نقل شده که در چند مورد ام‌سلمه از قول عایشه نقل کرده است. هرچه کوشش کردند در تاریخ که نام علی را محو کنند، این نام پر عظمت محو نشد. باید به معاویه که این کار را کرد گفت که:

بزرگش نخوانند اهل خرد  
که نام بزرگان به زشتی برد<sup>۱</sup>

معاویه می‌گفت هرکسی حدیثی از پیغمبر نقل کند در مذمت علی یا در اهمیت بنی‌امیه، یک دینار به او بدهید. دینار هم سکه طلای آنوقت بود. می‌گویند بیست هزار حدیث جعل کردند. معاویه دید که به این طریق باید همه خزینهاش را بدهد، لذا گفت دیگر بس است. امروز مزار علی(ع) با این عظمت باقی است ولی مدفن معاویه و یزید در خرابه‌ای است و هیچ‌کس حتی تعمیرش هم نکرده است. مشهور بود آن سال‌هایی که ما به زیارت زینبیه در دمشق رفتیم، می‌گفتند که اینجا شایعه است هر که شروع به آبادی این مقابر کند فوراً می‌میرد و چند تا نمونه هم ذکر می‌کردند. اگر هم جایی از او اسم برده‌اند اکثراً به‌زشتی بود. مسلمینی هم که لعن او را جایز نمی‌دانند می‌گویند معاویه هم مجتهد بود و کارهایی که کرد از روی اجتهاد بود، بنابراین او هم مصاب است و خداوند به او کاری ندارد. ولی راجع به علی از مسلمین و غیر مسلمین این قدر کتاب نوشته‌اند، و اینقدر ذکر فضائلش کرده‌اند که حدّ ندارد. حال ممکن است این تصور پیدا شود که چه فایده‌ای برای علی دارد که حالا آنقدر کتاب درباره‌اش نوشته‌اند ولی او را آزار دادند و مانع خلافتش شدند؟ ولی باید دید هدف علی چه بود، آیا او به هدفش رسید یا نه؟ هدف علی این نبود که خودش حکومت به‌دست بیاورد و در دنیا منم، منم بگوید، هدف علی عظمت اسلام بود به‌طوری که یک بار در اثر اصرار حضرت فاطمه برای بدست گرفتن امور که خیلی هم به او علاقه داشت و احترام می‌گذاشت، حضرت شمشیرش را کشید و گفت الان می‌روم و همه‌شان را نابود می‌کنم، صدای مؤذن بلند شد و به اینجا رسید که **أشهد أن محمداً رسول الله**. علی به فاطمه فرمود: می‌خواهی که این صدا الی‌الابد برقرار باشد؟ فاطمه عرض کرد: بله، معلوم است. حضرت فرمودند: پس شمشیر علی باید غلاف بشود. فاطمه هم عرض کرد: هر کاری مصلحت می‌دانی خودت بکن. هدف علی همین بود که این صدا تا قیامت برقرار باشد و دیدیم که این هدف تأمین شد. این صدا تا قیامت برقرار است و از چهارگوشه جهان این صدا می‌آید و همراه با این صدا صدای علی هم هست، پس علی به هدفش رسید. ما معمولاً هدفمان این است که به هر قیمتی که باشد جانمان را، مالمان را حفظ کنیم، موقعیتمان را حفظ کنیم ولی علی(ع) این‌طور نبود. او بالاتر از جان خودش اسلام را می‌خواست، مکتبی را که پیغمبر به‌امر الهی برقرار کرده بود، بقای آن مکتب را می‌خواست. تا پیغمبر زنده بود، او جانش را در راه پیغمبر و این هدف می‌گذاشت. در لیلۃ المبیّت، یعنی شبی که علی(ع) به جای پیغمبر خوابید، پیغمبر به علی فرمود که امشب باید به جای من بخوابی که من مهاجرت کنم. آن شب ممکن بود حضرت علی را بکشند ولی او

<sup>۱</sup>. کلیات سعدی، گلستان، براساس تصحیح محمد علی فروغی، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات ناهید، ۱۳۷۵، ص ۶۲.

نگفت بر سر من چه می‌آید. علی عرض کرد: من اگر این کار را بکنم جان تو نجات پیدا می‌کند؟ پیغمبر فرمود: بله. علی گفت چشم!... و بدون دغدغه از جان خود در جای پیامبر خوابید. در جنگ‌ها هم همین‌طور بود. برای علی جان فقط وسیله‌ای بود برای اینکه در راه اسلام و پیغمبر فداکاری کند. چنین شخصی در این روز به دنیا آمده است. ما حالا ارزش این روز می‌فهمیم ولی پیغمبر و بزرگان دین قبلاً می‌دانستند. پیغمبر از اول نام این مولود مسعود را به امر الهی علی گذاشت. ما که این عید را جشن می‌گیریم به جانشینان علی، فرزندان علی (ع) تبریک می‌گوئیم. به خودمان هم تبریک می‌گوئیم که انشاءالله فرزند معنوی علی باشیم و در راه آن حضرت قدم برداریم.

www.hatanhai.com